

میراث جهانی

آخرین

روزهای

چان - چان

آلفردو پیتا

شهر چان چان (واقع در پرو کنونی)، پایتخت امپراتوری بزرگ چیمو، یکی از بزرگترین مادرشهرهای امریکای لاتین پیش از کشف قاره آمریکا بوده است.

بر شنزارهای گسترده کرانه شمالی پرو، گمگشته در بیابانی سرکش و وحشی، و در چند کیلومتری اقیانوس آرام، بازمانده‌های شهر چان - چان آرمیده است؛ شهری غول‌پیکر بنا شده از خشت، با کوله‌باری از تاریخ که از پس قرن‌ها، در برابر بادهای دریایی، زمین‌لرزه‌ها و باران که در این منطقه خشک زیر استوایی، به ندرت اما ویرانگرانه می‌بارد، ایستادگی کرده است.

اما انسان از همه ویرانگرتر است. متجاوزان و غارتگران در جستجوی مصالح و گنجها، قدم به قدم معبدها را ویران کردند، خانه‌ها را درهم

شکستند و به آرامگاههای پایتخت کهن امپراتوری چیمو بی‌حرمتی کردند. امپراتوری چیمو پس از سقوط، به دست اینکاها و اسپانیایی‌ها افتاد و سپس به حال خود رها شد. اینک دیگر از آن شکوه و عظمت چیزی جز گستره‌ای وسیع از ویرانه‌ها با وسعتی نزدیک به ۲۰ کیلومتر مربع بر جای نمانده است.

گویا نام این شهر از واژه موهیکایی **جانگ - جانگ** به معنای «خورشید - خورشید» می‌آید. اما ما خبر چندانی از زندگی در این شهر در روزگاران پیشین نداریم. اگر مسافری امروزی در این شهر مرده درنگ کند و به انتظار فرا رسیدن شب بماند و هیاهوی بزرگراه دوردست را از یاد برد، آن‌گاه احساس می‌کند که گذشته را درمی‌نوردد و صدای تپش قلب هزاران ساکن شهر را که در گذشته‌های دور می‌زیستند و کار می‌کردند و به خواب

می‌رفتند، می‌شنود.

مسافر، ساکنان شهر را به خیال می‌آورد. آنان در خیابانهای باریک و منظم شهر جنب‌وجوش می‌کنند، وارد خانه‌ها و قصرها و معبد می‌شوند، زمین را کشت می‌کنند، و میوه‌ها و سبزیهای باغها را می‌چینند. او آنان را می‌بیند که به ستارگان می‌نگرند تا از آینده آگاهی یابند و پاسخی از این جهانهای دوردست که بنابر عقیده‌شان از آنها آمده‌اند، دریافت کنند. در واقع، ساکنان چان - چان بر این عقیده‌اند که همانند بنیانگذار شهر خود، تاکایی نامو (شخصیتی اسرارآمیز که در سده یازده یا دوازده از راه دریا به آنجا گام نهاد)، از چهار ستاره صورت فلکی «پاتا» که ما آن را اریون (منظومه جبار) می‌نامیم فرود آمده‌اند.

و اگر مسافر را خستگی فرا گیرد و زیر درخت تمبرهندی بیارامد، آن‌گاه شاید همین مردمان شهر

تصویر هوایی ویرانه‌های چان - چان.
شهر به شکل مستطیل ساخته شده است.
مرکز شهر از ده دژ یا قلعه محصور تشکیل می‌شود که
کوچه‌ها و گذرگاهها و خیابانها و دیوار دورتادور شهر را
به یکدیگر وصل می‌کنند. در وسط تصویر، دژ تسجودی.



بود و مالاکان از دل مردم برخاسته بود، اما چون از خانواده‌ای هنرمند بود، نوعی نجیب‌زاده به شمار می‌رفت. هیچ‌کس بر پیمان عشقی که او با تسل (Tsel)، خواهر جوان دوستش آلتک بسته بود، اعتراضی نداشت.

همه اینها و همه جهانی که به آنان تعلق داشت اینک با خطر مرگ مواجه بود. ارتش بسیار قوی و کارآمد اینکا پاچاکوتک دژها و شهرهای جنوب را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کرد و همچنین قصد داشت که از شرق به امپراتوری هجوم آورد. خبرهایی که آن دو حاملش بودند از این قرار بود: پادشاهان کوزکو از ارتش و سلاحهای کافی برای به زانو درآوردن امپراتور مغرور چیمو برخوردار بودند، امپراتور مغروری که از تسلیم ثروت قلمروش به آنان سر باز زده بود و به آنان اجازه ورود به سرزمین ساحلی بیکران و سعادت‌مندش را نداده بود.

امپراتوری بزرگ چیمو به تدریج در اطراف شهر و در دره موچه بنا شده بود. در همین دره بود که روزی در سده‌های پیش، تاکایی نامی، بنیانگذار شهر و امپراتوری، از کشتی پیاده شد. او تنها نبود و جنگجویان نجیب‌زاده و شخصیت‌های دیگر در کشتیهایی بزرگ با او همراه بودند. آنان کشوری ویران از جنگها را پیش‌روی خود دیدند، کشوری رو به ویرانی که از زوال امپراتوری موچیکا که زمانی در سده‌های پیش روزگار خجسته‌ای را پشت سر گذارده بود، گواهی می‌داد. اینک کچواهای کوزکو آمده بودند تا این کشور را به چنگ آورند، درست همان‌گونه که تاکایی نامی در زمان خود این چنین کرده بود، و چیموها اگر زنده می‌ماندند می‌بایست در برابر امپراتوری غیر از مین‌چان‌کامان سر فرود آورند و به او خراج دهند. مین‌چان‌کامان، شاهزاده بزرگ و نوه تاکایی نامی، که همانند جد خود پسر ستارگان و دریا بود، نه یک اشغالگر بلکه یک اتحادطلب بود. امپراتوری بزرگ چیمو تا پارامونگا و هوآرمی در جنوب و تا تومبه و گویاکیل در شمال گسترده بود. شهرها و قلمروهای کوچک اربابی به امپراتور بزرگ خراج

آلفردو پیتا،
ALFREDO PITA

روزنامه‌نگار پرویی، که در حال حاضر در آژانس
فرانس پرس در پاریس کار می‌کند.

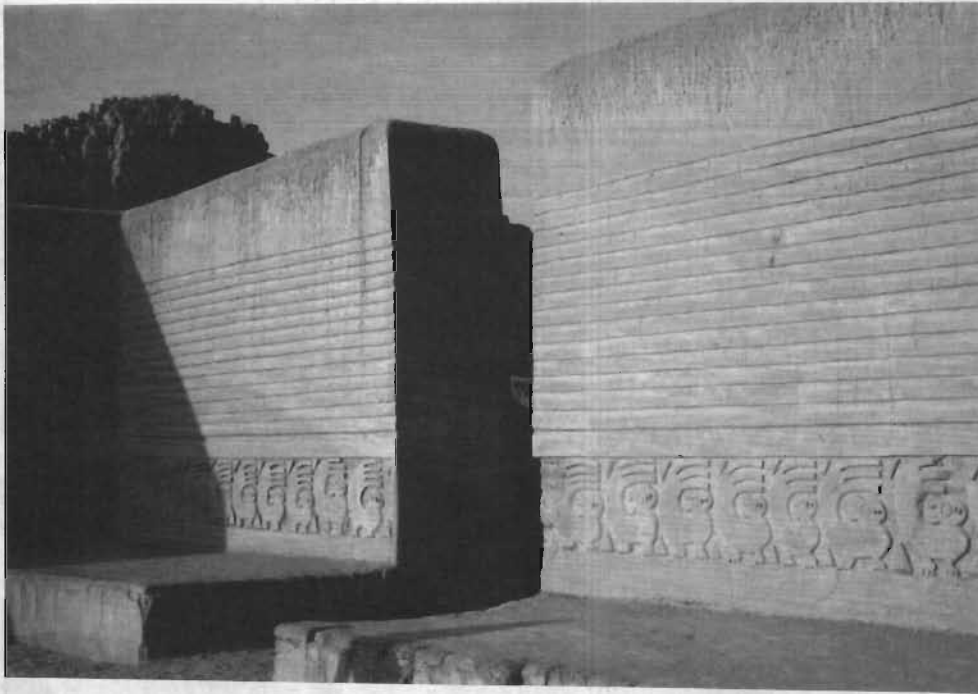
آنان می‌دانستند که شهر زیاد دور نیست. اینک نزدیک به سه روز بود که تقریباً بی‌آنکه بخوابند، در طول ساحل راه پیموده بودند. فردای آن روز آنان می‌بایست به پادشاه خود، مین‌چان‌کامان (چیموکاپاک) گزارش دهند و برای آنکه بتوانند گزارشی واضح از شرایط ارائه دهند، لازم بود تا لختی بیاسایند. از همین رو، بر شنزارها گام گذاشتند و درحالی که بالاپوش سبکشان را روی خود می‌انداختند بر بستری از شنزارهای گرم آرمیدند.

هر دو آشفته خوابیدند و تصویرهایی یکسان به خواب هر دو آمد، تصویرهایی از سرنوشت محتومشان، پایان زمان، و نابودی هر آنچه تا به آن روز زندگی‌شان را بنا کرده بود. گرچه آن دو به طبقه‌های متفاوت اجتماعی تعلق داشتند اما از کودکی با یکدیگر دوست بودند. آلتک نجیب‌زاده

کهن به خوابهای او راه یابند. شاید آنان را ببیند که با مشعلهایی فروزان به آسمان می‌نگرند، درست به مانند آن دو جوانی که به ناگاه از حرکت باز ایستادند و به آسمان پرستاره نگریستند تا شاید از آینده باخبر شوند و به مقصد خود، چان - چان پایتخت، برسند.

خوابهای خبر دهنده

آن دو جوان آلتیک و مالاکان نام دارند. یکی شاهزاده است و فرمانده، دیگری مجسمه‌ساز و سفالگر. اما هر دو از جایی می‌آیند که آتش جنگ بیداد می‌کند، از پارامونگا در سرحدات امپراتوری. آنان حامل خبرهایی ناگوارند. دژهایی که جلوی پیشروی اینکاها را می‌گیرد، یکی پس از دیگری سقوط می‌کند؛ و اگر قوای کمکی بی‌درنگ گسیل نشود، فاجعه به بار خواهد آمد.



بالا. دیوارهای منقوش در حیاط بزرگ دژ تسجودی. بالا راست، دسته خنجر آیینی یا تومی که با تمثال خدای نایلاب مزین است. این نمونه‌ای از هنر چیمو (در سده دوازده تا پانزده میلادی) در دره لامبایکه (پرو) است.

می‌دادند. با استعدادترین فرزندان و هنرمندان آنان در پایتخت سکنا می‌یافتند. آنان بسته به خاستگاه اجتماعی یا هنری که بدان اشتغال داشتند، در یکی از محله‌های ده «قلعه» (یا قصر) که همچون کنوایی عظیم دور هم گرد آمده و چان - چان پایتخت را شکل می‌داد، زندگی می‌کردند.

مالاکان در خواب می‌گویند: «روزگار چنین بوده و مادام که زمان بر این روال است و ابرها و آب رودها و دریا را به پیش می‌راند، چنین خواهد بود.» و دوستش پاسخ می‌دهد: «اگر به گفته‌های سوواری، پیرزنی که در بازار محله باغبانها، هیچامای گوارا (آجو نرت) می‌فروخت باور داشته باشیم، چنین پیشگویی شده است که در فاصله یک یا دو نسل، پدران بنیانگذار دیگری با جامه‌هایی درخشان از راه خواهند رسید. آنان پسران ستارگان نیستند بلکه پسران خورشید یا آتشفشان‌اند چون از دهانشان آتش خارج می‌شود. آنان با کشتیهایی عظیم از راه خواهند رسید و تمامی مردمان این بخش از جهان، از جمله ساکنان مغرور کوزکو را شکست می‌دهند و به انقیاد خود در می‌آورند.» سفالگر می‌گوید: «اگر این گفته راست باشد و اگر اینکاه‌ها به شهر بزرگ وارد شوند و آن را تسخیر کنند، آن‌گاه فرزندانمان با این خدایان جدید هم‌پیمان می‌شوند و ما بار دیگر آزاد

و بدین ترتیب نه تنها نظارت بر مردم آسان‌تر می‌شد بلکه دفاع از شهر را نیز تسهیل می‌کرد: هجوم به چان - چان به معنای افتادن در تله و دامی بود که حتی جنگ‌آزموده‌ترین ارتشها نیز نمی‌توانستند از آن بگریزند. آلتنک می‌اندیشید که «این نظام دفاعی باید بتواند آینده‌مان را تضمین کند.» اما دوستش گویی که اندیشه او را خوانده باشد، پاسخ داد: اشتباه نکن. ما از درون خورده شده‌ایم، مثل میوه آبدار و سفید درخت شریمویا که کرم خورده باشد.»

آلتنک به خوبی می‌دانست که مالاکان به چه اشاره می‌کند. مردمان شهرهای جنوب در برابر هجوم اینکاه‌ها وسوسه شده بودند که به جبهه مقابل بپیوندند و برخی از فرماندهان دژهای مرزی از خود می‌پرسیدند که آیا تسلیم شدن بهتر از مقاومت نیست.

آن‌گاه بر سر مردم چه می‌آمد، مردمی که در خیابانها در حرکت بودند و بر سر راه خود با گله‌های لاما که حامل نرت برای تهیه چیچا یا دیگر فراورده‌های کوهستان بودند برخورد می‌کردند یا

و ارباب سرزمین خود خواهیم شد.» آلتنک می‌افزاید: «ما برای گرفتن انتقام خود، به آنان کمک خواهیم کرد، اما شکست خوردگان هیچ حقی در برابر فاتحان ندارند. آنان باید از فاتحان تبعیت کنند.»

جهان در حرکت

آلتنک و مالاکان با دلهره و درماندگی، تمامی شهرها و معبد‌ها و دژهای آنها را که می‌شناختند در خواب می‌دیدند. آن دو احساس می‌کردند که دوباره بچه شده‌اند و در یک بعدازظهر آفتابی در کوچه‌های باریک چان - چان و در امتداد دیوار دوزنقه‌ای شکلی که شهر را احاطه کرده بود و به بلندی ۵ یا ۶ مرد بلندقد بود، می‌دوند. آنان گوشه و کنار قلعه‌های مستطیل شکل را می‌کاویدند و در امتداد دیوارهایی که محله ماهیگیران در شمال را از محله کشاورزان در جنوب، و محله سفالگران را از محله مسگران و ریخته‌گران برنج جدا می‌کرد، قدم می‌زدند. پایتخت تنها یک در ورودی داشت که مستقیم به روی خیابانهای باریک شهر باز می‌شد.



با سنگ یک دیوار معبد. افریزی از پرندگان کنده‌کاری شده و بر بالای آن طاقچه‌های کوچکی که می‌تواند مکان بتها باشد.

چان چان در یک نگاه

مادرشهر بزرگ چان - چان متعلق به دوران پیش از اینکاها در کرانه راست دره موجه در چند کیلومتری شهر تروخیلو، بر سر راه بندر اوآن چاکو و در ایالت لیبرتا در شمال پرو واقع است. این شهر در سال ۱۹۸۶ در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد.

این پایتخت امپراتوری بزرگ چیمو وسیعترین شهر امریکای لاتین در زمان پیش از ورود اسپانیاییها است. مساحت این شهر ۲۰ کیلومتر مربع بوده و نزدیک به ۳۵ هزار نفر را در خود جای می‌دهد است.

بنا بر افسانه‌ها و همانند سایر مردمان و ملت‌های امریکای لاتین، این شهر در سده یازده یا دوازده به دست شخصیتی اسرارآمیز که از دریا آمده بود بنا شده است.

فاتحان اسپانیایی و تاریخ‌نگاران چان (پدر کابلو د بابلوا حدود سال ۱۵۸۶ و کارلوس مارسلو کورنه بین سالهای ۱۶۰۴ و ۱۶۱۰) به گردآوری افسانه‌های حکایتگر شکوه و عظمت گذشته پرداختند. طبق یافته‌های باستان‌شناسی، تمدن چیموها حدود ۱۲۰۰ میلادی فرهنگ موجیک‌ها را به ارث بردند و در همان مکانی مستقر شدند که تمدن موجیک‌ها از سده چهارم توسعه یافته بود.

در دوران چیموها، دره موجه (یا سانتا کاتالینا) به مرکز حیاتی امپراتوری بسیار گسترده بدل شد. در این ناحیه خشک، رودخانه که با مجرای به طول تقریبی ۸۰ کیلومتر کانال‌کشی شده بود، به یمن یک نظام آبیاری بسیار سنجیده، آبیاری تمامی منطقه‌های نزدیک چان - چان را امکان‌پذیر می‌کرد. با این حال، امروزه تصور پاروری این ناحیه در دوران امپراتوری بزرگ چیمو دشوار است. ■

می‌برد. چیمو کاپاک (امپراتور بزرگ) نقابی طلایی بر چهره داشت و دستکش‌هایی طلایی به دست کرده بود و نیم تاجی بر سر داشت با تندیسک‌هایی آویزان که هر یک حکایتگر تاریخی بود. از پس او، ملازمان مرد و زن با پیشانی‌بندهایی مزین به پر او را همراهی می‌کردند. چهره و لباس‌هایشان پوشیده از طلا و سنگ‌های گرانبها بود: صفحه‌هایی کوچک و زیورهای برای بینی، گوشواره‌ها و حلقه‌ها، گردنبندهای مروارید و زنجیرهای طلا با مجسمه‌های کوچکی از انسان یا حیوان.

برق این طلا و جواهرها آلتک و مالاکان را از خواب بیدار کرد. اما درحقیقت این پرتو خورشید بود که آنان را بیدار کرد. دیری نمی‌پایید که پرتو خورشید بر کنده‌کاریها و گچ‌بریهای کاخ مین‌چان کامان بتابد. آن دو به دنبال آب‌های مجرای عظیمی بودند که به یمن آن، مهندسان امپراتوری بزرگ چیمو دره موجه را گسترش دادند و آن را به باغی وسیع بدل کردند. آنان پس از شستشوی خود و نوشیدن چند جرعه آب، در راه جاده‌های گام برداشتند که به قصر منتهی می‌شد. حامل خبرهایی خوشایند نبودند، اما روز باشکوه بود و شاید آنچه خوابشان را برآشفته بود چیزی جز یک کابوس نبود. شاید هنوز راه گریزی باشد، راهی به سوی رستگاری که از آن بی‌خبرند اما چیموکاپاک (امپراتور بزرگ) با آن آشناست. ساعتی دیگر در برابر او خواهند بود. آن دو با فریاد زن، آمدن خود را اعلام کردند و قراولان از بالای دیوارها به آنان خوش آمد گفتند. صدای مردم و پارس سگها به گوششان می‌رسید. به مجرد آنکه از در قصر گذشتند، نزدیکان امپراتور برای استقبال از آنان در دربار اصلی شتافتند.

آری، در آن سوی در، تاریخ انتظارشان را می‌کشید، بر همین درباری که مردی امروزی در سایه یک درخت تمره‌ندی رویا می‌دید. ■

از کنار مردانی با زنبیلیهای بزرگ پر از ماهیهای براق اوآن چاکو می‌گذشتند؟ آلتک و مالاکان از میدانها که ردیف منظم خانه‌ها در گرداگرد آنها قرار داشت و مردمانی از قشرهای پایین را در خود جای می‌داد گذشتند. آنگاه به بازار بزرگ رسیدند و با شگفتی به بساطها خیره شدند.

در محله صنعتگران از دیدن سفالهای ساخته دست پدر مالاکان، زبان به تحسین گشودند. هر چند رنگ کوزه‌های ساخته دست پدر به سیاهی رنگ کوزه‌های دیگر سفالگران بود اما از شخصیت و خلق و خوی استاد نشان داشت. دهانه یکی از کوزه سر و زلف مردی را تصویر می‌کرد که موقرانه به زنی اظهار عشق می‌کرد. کودکان از دیدن این کوزه قاه‌قاه به خنده می‌افتادند. چون به نظرشان می‌رسید که این تصویر چهره زن و شوهر همسایه سفالگر را نشان می‌دهد، سبوه‌های ساخته دست او رنگ طبیعی مایل به قرمزی داشت که از اکسید شدن به دست می‌آمد. مالاکان نیز همین دو روش را به کار می‌بست، اما واقع‌گرایی کارهای او سرخوشانه نبود. تندیسهای ساخته دست او خبره و ناوارد را شگفت‌زده می‌کرد چون تمامی جلوه‌های زندگی زنان و مردان چیمو را با شادبها و غم‌هایشان به نمایش درمی‌آورد بی‌آنکه هم‌نشینان وفادارشان، یعنی حیوانات را از قلم بیندازد.

سپس آن دو به معبدی به هنگام برگزاری مراسم مذهبی وارد شدند و با حیرت به زرق و برق زیورهای عالی‌مقامانی که در برابر راهب اعظم به صف ایستاده بودند خیره ماندند. همه هنر بی‌نهایت ظریف و پیچیده زرگران چیمو در اشیای طلایی و نقره‌ای مخصوص مراسم و نیز در نقابها و سینه‌بندها و دستبندها و بازوبندهای نجیب‌زادگان آشکارا نمایان بود. راهب مجری مراسم تومی (خنجر آیینی) عظیمی از طلا و با مرصع‌کاریهایی از فیروزه را به بالای سر برده بود. دسته این چاقو سیمای الهی پدر بنیانگذار امپراتوری یعنی تاکایی نامو را نشان می‌داد. درازای این خنجر نصف قد یک مرد بود و آن قدر سنگین بود که راهب به سختی آن را بالای سر

سرامیک صیاد خرچنگ دریایی و تورش. هنر چیمو (سده دوازده تا پانزده میلادی).



کلاه پوشیده از پر. هنر چیمو (سده دوازده تا پانزده میلادی).

